



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۰۶/ بهمن/ ۱۳۹۴

موضوع جزئی: مره و تکرار - تنقیح محل نزاع - اشکال امام بر تعلق نزاع به هیئت مصادف با: ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۳۷

سال هفتم

جلسه: ۵۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحثنی که در مساله مره و تکرار در جلسه قبل بیان شد این بود که نزاع در دلالت صیغه امر بر مره یا تکرار یا هیچ کدام، مربوط به هیئت امر است یا ماده امر یا به مجموع ماده و هیئت؟ بیان شد که یک نظر این است که این نزاع مربوط به هیئت امر است نه ماده امر و دو دلیل بر این ادعا اقامه شد؛ یک دلیل را صاحب فصول بیان کردند و دلیل دوم را محقق خراسانی که توضیح هردو دلیل گذشت. سپس بیان شد که محقق خراسانی به دلیل اول یعنی دلیلی که صاحب فصول بیان کردند اشکال نمودند.

اصل دلیل این بود که سکاکی ادعای اجماع اهل ادب نمود بر این که مصدر اگر بدون ال و تنوین باشد فقط دلالت بر نفس طبیعت و ماهیت می کند نه بیشتر یعنی مصدر فقط نفس طبیعت را می رساند و هیچ معنای دیگری از مصدر فهمیده نمی شود و صاحب فصول از این اجماع نتیجه گرفت که ماده امر از نزاع مره و تکرار خارج است. زیرا اگر قرار بود نزاع در ماده امر جریان داشته باشد و اگر قرار بود دلالت امر بر مره یا تکرار مرتبط با ماده امر باشد معنایش این است که مصدر صرفاً بر طبیعت و ماهیت دلالت نکند؛ در حالی که ما اجماع داریم مصدر «لا یدل الا علی نفس الماهیه اذا کان خالیاً عن الالف و اللام و التنوین». پس این اجماع خودش کاشف از این است که ماده امر از محدوده نزاع مره و تکرار خارج است.

محقق خراسانی اشکالشان به این دلیل این بود که ما از این اجماع نمی توانیم کشف کنیم ماده از محل نزاع خارج است زیرا مصدر غیر از ماده امر است کانه صاحب فصول مصدر را عین ماده گرفته و گفته اند حالا که مصدر خالی از «الف و لام و تنوین» فقط بر نفس ماهیت دلالت می کند پس دیگر مره و تکرار نمی تواند با آن مرتبط باشد. این نتیجه گیری مبتنی بر این است که ما مصدر و ماده را یکی بدانیم. اما اگر گفتیم مصدر غیر از ماده است کما اینکه حق نیز همین است یعنی مصدر عبارت است از یک ماده ای که خودش دارای یک هیئت است پس اجماع در مورد مصدر و اینکه «لا تدل الا علی نفس الماهیه» موجب نمی شود نزاع مره و تکرار از محدوده ماده بیرون برود و منحصر به هیئت باشد.

بررسی اشکال محقق خراسانی به دلیل اول

به نظر می رسد با توجه به چند نکته سخن محقق خراسانی قابل قبول نیست:

نکته اول: درست است که مصدر خودش دارای ماده و هیئت است اما ماده مصدر و سایر مشتقات یکی است؛ یعنی حتی اگر برای مصدر یک هیئتی فرض کنیم ماده اش هیچ فرقی با ماده فعل ماضی و ماده فعل مضارع و مواد سایر مشتقات نمی کند.

نکته دوم: اساساً هیئت به چه منظوری برای مصدر در نظر گرفته شده است؟

در ما نحن فیه سه احتمال می توان بیان کرد:

احتمال اول

اساساً عروض هیئت خاص بر ماده در مصدر موجب می شود یک معنایی زائد بر معنای ماده از مصدر فهمیده شود؛ مثل سایر مشتقات. مثلاً در ضارب که به هیئت فاعلی بیان شده است معنای زدن با اضافه صدور ضرب از یک شخص دلالت می کند هیئت ضارب موجب می شود در ماده (ض ر ب) یک خصوصیت اضافه ای پیدا شود که عبارت است از حیثیت «صدور الضرب عنه». یا وقتی می گوئیم مضروب، در واقع هیئت اسم مفعول موجب می شود یک معنایی زائد بر معنای ماده (ض ر ب) فهمیده شود که عبارت است از «وقوع الضرب علیه» یعنی حیثیت وقوع ضرب بر شخصی. پس در مشتقات همیشه ماده در کنار هیئت یک معنای خاصی پیدا می کند. یعنی عروض هیئت اشتقاقی سبب می شود آن ماده یک زیادتى برایش ایجاد شود. در مصدر هم همینطور است یعنی هیئت فعل و ضرب وقتی با ماده (ض ر ب) عجین می شود یک معنای خاصی افاده می کند که زائد بر معنای اصل ماده که طبیعت ضرب است می باشد. این معنای خاص و زائد که با هیئت فعل افاده می شود عبارت است از همان چیزی که در فارسی همراه (تا و نون و دال و نون) در آخر کلام فهمیده می شود، مثل شستن یا زدن.

پس هیئت مصدر ماده اش همان ماده اسم فاعل است اما وقتی می گوئیم ضارب یعنی زنده اما وقتی می گوئیم ضرب یعنی زدن و این نونی که آخر این معنا می آید همان معنای اضافه ای است که هیئت مصدر بر آن دلالت می کند که در بقیه مشتقات نیست پس هیئت مصدر موجب می شود که ماده در این هیئت یک زیادتى و اضافه ای پیدا کند.

احتمال دوم

اساساً عروض هیئت در مورد مصدر هیچ معنای زائدی را در ماده موجب نمی شود. یعنی ماده (ض ر ب) همان ماهیت زدن است لکن علت اینکه هیئتی برای آن در نظر گرفته شده و هیئت مصدر بر آن عارض شده این است که برای تلفظ و به زبان آوردن این ماده چاره ای نبوده جز این که باید این ماده را در یک قالبی قرار می دادند. زیرا امکان اینکه بگویند ض ر ب یعنی زدن نبوده و بالاخره این سه حرف را باید به صورتی به هم می چسباندند و با یک هیئتی بیان می کردند. این هیئت یک قالب ضروری و از روی ناچاری برای بیان همان معنای مصدر است و گرنه خود هیئت هیچ معنایی را نمی رساند و دلالت بر هیچ معنایی ندارد.

احتمال سوم

این احتمال اساساً منتفی و غیر معقول است به این بیان که هیئت موجب شود چیزی از معنای ماده کم شود. یعنی نه تنها چیزی را به ماده اضافه نمی کند بلکه از آن کم هم می کند. این احتمال قابل قبول نیست. یعنی اینطور نیست که ماده ای که در قالب خاصی قرار می گیرد چیزی از معنای اصلی خودش را از دست دهد. یعنی بخشی از آن معنی را از دست بدهد و معنایش ناقص شود. لذا فقط دو احتمال اول و دوم قابل توجه می باشند.

نتیجه

نکته اول این بود که ماده در مصدر با ماده در سایر مشتقات هیچ فرقی ندارد و نکته دوم اینکه هیئت اگر بر ماده عارض شده بنا بر یک احتمال موجب افاده معنای زائدی در آن ماده است و بنا بر احتمال دیگر هیچ معنای زائدی از هیئت فهمیده نمی شود.

با ملاحظه این دو نکته، صاحب فصول از قول سکاکی نقل کرده که اهل لغت اجماع دارند مصدر خالی از «الف لام و تنوین» دلالت بر نفس ماهیت می کند و نتیجه گرفتند که ماده از محل نزاع خارج است و بعد محقق خراسانی اشکال کردند که ماده ربطی به مصدر ندارد و آنچه که سکاکی ادعا کرده مربوط به مصدر است و مصدر خالی از «الف لام و تنوین» دلالت بر طبیعت می کند لذا محقق خراسانی نتیجه گرفتند که حال که ماده و مصدر از هم جدا می باشند و ربطی به هم ندارند. پس این ادعای اجماع نمی تواند کاشف از عدم تعلق نزاع به ماده باشد.

پاسخ ما به محقق خراسانی این است که بالاخره این هیئت که بر ماده عارض شده یا یک معنای اضافی را دلالت می کند یا معنای اضافی را دلالت نمی کند. اگر بگوییم هیئت بر معنای اضافی دلالت دارد؛ یعنی هیئت مصدر موجب می شود که ماده یک معنای دیگری پیدا کند، قهراً دچار مشکل می شویم زیرا برخلاف اجماع اهل ادب است زیرا اهل ادب اجماع دارند که مصدر به معنای صرف طبیعت است. اگر هم بگوییم هیئت مصدر چیزی را اضافه نمی کند پس هر چه هست همان ماده است باز برخلاف اجماع اهل ادب است.

لذا دلیل صاحب فصول از این جهت مبتلا به اشکال نیست؛ یعنی اشکال محقق خراسانی به دلیل اول وارد نیست و دلیل اول می تواند اثبات کند تعلق نزاع به هیئت را و خروج ماده را از محل نزاع و مره و تکرار.

اشکال امام به اصل نظریه تعلق نزاع به هیئت

به نظر امام به طور کلی امکان تعلق نزاع مره و تکرار به هیئت نیست. آنچه تا به حال مورد بحث بود بحث اثباتی بود. یعنی امکان تعلق بحث مره و تکرار به هیئت امر مفروغ عنه بود. به نظر صاحب فصول و محقق خراسانی بحث از نظر ثبوتی مشکلی نداشت، منتهی آن دو بزرگوار برای اثبات تعلق بحث به مره و تکرار دلیل آوردند. اما امام به سراغ مقام اثبات نمی رود بلکه به مقام ثبوت توجه دارد و می فرماید: اساساً معقول نیست این بحث به هیئت متوجه شود. لذا باید هیئت و ماده را تحلیل کنیم و روشن شود که منظور از هیئت و ماده چیست؟

ماده همان ماهیت است و هیئت عبارت است از بعث لزومی اعتباری یا طلب لزومی که محقق خراسانی به آن قائل بود. اما امام می فرمود: اساساً مفاد هیئت همان بعث وجوبی است. یعنی هیئت امر دلالت بر بعث اعتباری لزومی می کند.

اگر مقصود از هیئت، بعث و تحریک وجوبی اعتباری باشد، معنا و مفهوم مره مشکلی ندارد و قابل تصور است، یعنی وقتی می گوییم مره قابل تصور است یعنی بگوییم معنای مره این می شود که بعث وجوبی اعتباری مرتاً واحده به این ماهیت تعلق گرفته. یعنی وقتی مولا می گوید اضرب، بعث وجوبی و تحریک اعتباری به ماهیت زدن یک بار تعلق گرفته است. پس مره به باعث و تحریک کننده مربوط می شود لذا وقتی گفته می شود اضرب یعنی مولا برای یک بار در صدد بعث و تحریک مخاطب است یعنی مولا می خواهد عبد را تحریک کند نه اینکه عبد یک بار امر مولا را اطاعت کند. زیرا عبد تابع تحریک مولا است. پس وقتی می گوییم هیئت اضرب به معنای مره است یعنی مولا قصد بعث و تحریک عبد را دارد و این بعث و تحریک مولا برای یک بار است و این مشکلی ندارد.

ولی معنای تکرار اینجا قابل تصویر نیست. زیرا معنای تکرار در رابطه با هیئت این است که بعث و تحریک اعتباری مکرراً به نفس ماهیت و ماده تعلق بگیرد و این معقول نیست. زیرا فرض این است که بعث و تحریک اعتباری از ناحیه باعث به ماده و ماهیت در آن واحد و زمان واحد و مکان واحد نمی تواند مکرراً اتفاق بیفتد. مثلاً مولا بگوید: اضرب و با این امر عبد را تحریک

می کند برای انجام کاری که این ماهیت را محقق کند. اینکه مولا یکبار با گفتن هیئت امر عبد را تحریک می کند امری معقول است اما با همین بیان و با همین امر تعدد بعث را نمی تواند تصور کرد.

شخصی را فرض کنید که تکوینا بخواهد یک نفر را هل دهد در زمان واحد و مکان واحد فقط یکبار می تواند دیگری را هل دهد. اگر دوباره هل دهد آن زمان دوم است. همین مطلب را در امر میگوییم. وقتی می گوئیم ضرب در واقع مخاطب را هل می دهیم منتهی این هل دادن اعتباری است نه تکوینی. وقتی مولا می گوید بزن دست عبد را نمی گیرد که شخصی را بزند بلکه اعتبارا مخاطب را هل می دهد که شخص مورد نظر را بزند. وقتی مولا می گوید: ضرب یعنی قصد تحریک عبد را دارد. در حالی که مولا بیش از یکبار نمی تواند عبد را هل دهد بلکه می تواند بار دوم بگوید ضرب.

پس اساسا معنای تکرار نمی تواند به هیئت به معنای بعث و تحریک اعتباری متعلق شود چون تکرار در بعث و تحریک اعتباری در زمان واحد و مکان واحد معقول نیست. نمی تواند یک نفر بعث و تحریک متعدد در مورد یک ماهیت داشته باشد. پس اساسا تعلق نزاع مره و تکرار به هیئت معقول نیست زیرا هر چند ما می توانیم مره را در رابطه با هیئت به معنای بعث و تحریک اعتباری تصویر کنیم اما تصویر تکرار در رابطه با بعث و تحریک اعتباری معقول نیست.

«الحمد لله رب العالمین»